على ما هي عليه من الاحوال الجارية من الازل الى الابد والقدر هو تفصيل ذلك

بر انچیکه آن موجودات برآیند از احوال جاریه از ازل تا ابد و قدر تفصیل آن

الحكم بايجادها في اوقاتها وازمانها التي تقتضي الاشياء وقوعها

حکم است بایجاد آن اعیان در اوقات آنها و ازمان آنها که تقاضا میکنند اشیاء را وقوع آنها

فيه استعدادا تها الجزئية فتعليق كل حال من احوال الاعيان بزمان

در ان اوقات استعداد جزئیه آنها پس تعلیق هر حال از احوال اعیان بزمان

معين وسبب معين عبارة عن القدر وسر القدر هو انه لا يمكن لعين من

معین و سبب معین عبارت از قدرت است و سر قدر انکه بر سبیکه ممکن نیست مر هیچ عین از

الاعيان المخلقة ان يظهر في الوجود ذاتا وصفة وفعلا الا بقدر

اعیان مخلقه انکه ظاهر شود در وجود از روی ذات و صفت و فعل مگر بقدر

خصوصية قابليته واستعداداته الذاتي وسر سر القدر وهو ان هذه

خصوصیت قابلیت آن عین در استعدادات ذاتی او و سر سر قدر انکه بر سبیکه این

الاعيان الثابتة ليست امورا خارجة عن الحق قد علمها ازلا وتعينت

اعیان ثابته نیستند امور خارجه از حق تحقق دانست حق آنها را ازل و متعین شدند

في علمه على ما هي عليه بل هي لمنسوب وشئون ذاتية فلا يمكن ان تتغير عن حقايقها

در علم او بر انچیکه آنها بر آنند بلکه آنها منسوب و شئون ذاتیه اند پس نیست ممکن انکه متغیر شوند از حقایق

فانها حقايق ذاتيات وذاتيات الحق سبحانه وتعالى لا تقبل الجعل

پس بر سبیکه آنها حقایق ذاتیه اند و ذاتیات حق سبحانه و تعالی قبول نمیکند جعل

والتغير والتبديل والمزيد والنقصان فبهذا اعلم ان الحق سبحانه لا

و تغیر و تبدیل و مزید و نقصان را پس باین مذکور دانسته شد که بر سبیکه حق سبحانه

يعين من نفسه شيأ لشئ اصلا صفة كان او فعلا او حالا او غير ذلك لان

هیچ عین نمیکند از نفس خود هیچ عین را برای هیچ شئ اصلا خواه صفت باشد خواه فعل یا حال یا غیر آن زیرا که بر سبیکه

امره واحد كما انه واحد وامر الواحد عبارة عن تاثيره الذاتي الواحد في

امر او واحد است چنانکه بر سبیکه او واحد است امر واحد عبارت از تاثیر ذاتی واحد است او

باقاضة الوجود الواحد المنبسط على الممكنات القابلة له الظاهرة به والمظهرة

بافاضت وجود واحد منبسط بر ممکنات قابله مر آن وجود را ظاهر به آن وجود ظاهر کننده

اياه متعددا متنوعا مختلف الاحوال والصفات بحسب ما اقتضته حقايقها

آن وجود را در انحالیکه متعدد است متنوع و مختلف الاحوال و صفات بحسب انچیکه اقتضا کرد ذوات آن حقایق

الغير المجعولة المتعينة في العلم الازلي فكان من مقتضى حقيقة عزير عليه السلام

غیر مجعوله متعینه اند در علم ازلی پس بود از مقتضی حقیقت عزیر علیه السلام

واحكامه لوازمها انبعاث رغبة منه نحو معرفة سر القدر وانشاء فكر

و احکام او لوازم آن حقیقت انبعاث رغبت از عزیر علیه السلام بسوی موفقه سر قدر و پیدا شدن فکر او

في قرية الخربة بصورة استبعاد اعادتها على ما كانت عليه فاظهر الله له

در قریه خربه یعنی بیت المقدس بصورت بعید شمردن اعاده آن قریه بر انچیکه بود آن قریه بر پس ظاهر گردانید الله مر او را

بواسطة فكره واستبعاده انواعا من صور الاعادة وانواعا من

بواسطه فکر او و بعید شمردن او قسم قسم از صور اعاده و انواع از

احكام القدر فلذلك نسب رضي الله عنه الحكم القدري الى الكلمة العزيزية

احکام قدر پس برای آن نسبت کرد رضی الله عنه حکم قدری را بسوی کلمه عزیزیه

لله الحجة البالغة التامة القوية على خلقه فيما يعطيهم ويحكم به عليهم من الكفر

الله را حجت بالغه تامه قویه بر خلق او در انچه میدهد ایشان را و حکم میکند بر ایشان از کفر

Copyright © King Saud University